**موضوع تحقیق:**

تطبیق مباحث اصولی در مبحث ستر عورت در کتاب روضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة در سطح مقدماتی

**استاد راهنما:**

**حجت الاسلام و المسلمین قدوسی(زید عزه)**

**پژوهشگر:**

**سید محمد حسام موسوی دشتکی**

**مقطع تحصیلی:**

**پایه پنجم**

**درس پژوهشی:**

**اصول 2**

**مرکز آموزشی:**

**حوزه علمیه علوی-قم**

**سال تحصیلی:**

**1398-1399**



تقدیم به ؛

حضرت صاحب عج و مادر شریفشان س

چکیده؛

فرایند فقه و اصول به صورتی است که اگر توانایی کاربست و تطبیق این علوم بر یکدیگر صورت نگیرد به اغراض و فواید این علوم دست پیدا نمیکنیم. در این مقاله سعی شده کاربست مطالب اصولی و منطقی در بستر فقه را نشان دهیم که این مهم جز با تلاش و ممارست و همت بالا میسر نمیشود.

کلید واژه ها؛

فقه ، اصول، تحلیل اصولی ، ستر عورت ، اصطلاحات ، قواعد

فهرست

[چکیده؛ ‌ب](#_Toc41773637)

[کلید واژه ها؛ ‌ب](#_Toc41773638)

[مقدمه 1](#_Toc41773639)

[بخش اول ؛ مفاهیم و کلیات 2](#_Toc41773640)

[فصل اول: مقدمات و مباحث الفاظ 2](#_Toc41773641)

[گفتار اول: عام و خاص 2](#_Toc41773642)

[گفتار دوم:مطلق مقید 3](#_Toc41773643)

[گفتار سوم:شرط 3](#_Toc41773644)

[گفتار چهارم:مشتق 3](#_Toc41773645)

[گفتار پنجم:مفهوم شرط 4](#_Toc41773646)

[گفتار ششم: احکام اضطراری 4](#_Toc41773647)

[فصل دوم: مباحث حجج و امارات 5](#_Toc41773648)

[گفتار اول: شهرت 5](#_Toc41773649)

[گفتار دوم: اجماع 7](#_Toc41773650)

[گفتار سوم: مفهوم موافق(طریق اولویت) 7](#_Toc41773651)

[گفتار چهارم:سیره 8](#_Toc41773652)

[فصل سوم: اصول عملیه و تعارض 9](#_Toc41773653)

[گفتار اول: تخییر 9](#_Toc41773654)

[بخش دوم؛ ترجمه و توضیح متن 10](#_Toc41773655)

[فصل اول: متن عربی 10](#_Toc41773656)

[فصل دوم: ترجمه و توضیح 11](#_Toc41773657)

[بخش سوم؛ تطبیق مباحث اصولی در مبحث ستر عورت 14](#_Toc41773658)

[فصل اول: مقدمات و مباحث الفاظ 14](#_Toc41773659)

[گفتار اول 14](#_Toc41773660)

[گفتار دوم 14](#_Toc41773661)

[گفتار سوم 14](#_Toc41773662)

[گفتار چهارم 14](#_Toc41773663)

[گفتار پنجم 14](#_Toc41773664)

[گفتار ششم 15](#_Toc41773665)

[گفتار هفتم 15](#_Toc41773666)

[گفتار هشتم 15](#_Toc41773667)

[گفتار نهم 15](#_Toc41773668)

[گفتار دهم 15](#_Toc41773669)

[گفتار یازدهم 15](#_Toc41773670)

[گفتار دوازدهم 16](#_Toc41773671)

[گفتار سیزدهم 16](#_Toc41773672)

[فصل دوم: حجج و امارات 16](#_Toc41773673)

[گفتاراول 16](#_Toc41773674)

[گفتار دوم 16](#_Toc41773675)

[گفتار سوم 16](#_Toc41773676)

[گفتار چهارم 16](#_Toc41773677)

[گفتار پنجم 17](#_Toc41773678)

[گفتار ششم 17](#_Toc41773679)

[گفتار هفتم 17](#_Toc41773680)

[گفتار هشتم 17](#_Toc41773681)

[فصل سوم:اصول عملیه و تعارض 17](#_Toc41773682)

[گفتار اول 17](#_Toc41773683)

[گفتار دوم 18](#_Toc41773684)

[گفتار سوم 18](#_Toc41773685)

[جمع بندی 18](#_Toc41773686)

[منابع 19](#_Toc41773687)

مقدمه

طلبه ای که قصد رسیدن به فقاهت و اجتهاد در علوم دینی را دارد باید در تحلیل و تطبیق مطالب بنیادی اسلام زبردست باشد و از اوایل شروع به کار در فهم مطالب آشکار یا پنهان اصولی فقها در کتاب هایشان تلاش کند.

در مقاله تحلیلی و تطبیقی تلاش کردیم از متون فقهی، مطالب اصولی فقها و بزرگانمان را استخراج کنیم؛ اما گاهی به جز علم اصول و فقه باید از علوم نظیر منطق نیز برای رسیدن به این مهم کمک بگیریم.

می­دانیم که در کلام فقهی علمای شیعه مطالب اصولی فراوان است و برخی از این مطالب اصولی به طور آشکار و برخی به طور پنهان در لابه­لای متون آن بزرگواران دیده می­شود وحتی بعضی در ارتکاز خود فقیه هست اما حتی خود به آن نکته ی اصولی ملتفت نبوده. در بعضی موارد فقط لایه ی آشکار و ظاهر مطالب اصولی علمای شیعه مورد استفاده ی طلاب قرار میگرد و نحوه ی استخراج مطالب اصولی از متون فقهی علمای شیعه نیز خود امر بسیار مهمی هست که مورد غفلت طلاب قرار میگرید.

حال سوال پیش میاید که تطبیق مطالب اصولی در متون فقهی علمای شیعه و به عبارت دقیق تر تطبیق مطالب اصولی دربحث سترعورت در باب صلاة در کتاب روضه البهیه چگونه است؟

به صورت کلی فهم انسان مراتبی دارد؛ اینکه بتواند چیزی را بفهمد و درک کند یک چیز است و اینکه بتواند همان دانش را پیاده سازی وعملیاتی کند، نیاز به مهارت دیگری دارد که خود دانشی مجزا میخواهد.این ضعف در حوزه تقریبا در اکثر دروس دیده میشود که ناظر به تطبیق و عملیات برنامه ریزی نمیشود درحالی که چه برای اجتهاد چه برای تولید علم این نکته که بتوانیم دانش های خودمان را به مرتبه ی عمل برسانیم کاری بسیار مهم و قطعی است و همین سبب میشود که هر کس بشخصه این خلاهای موجود نظام اموزشی را جبران کند و بتواند دروس را در مقام عمل نیز پیاده کند. بنده نیز در این پژوهش به دنبال کشف مطالب اصولی که شهیدین در کتاب روضه البهیئه استفاده کرده اند هستم؛ تا که بتوانم سبک کاربست اصول شهیدین در فقه را فرابگیریم.

سید محمد حسام موسوی دشتکی

10 خرداد 1398

بخش اول ؛ مفاهیم و کلیات

در بخش قصد داریم اصطلاحات رایج اصولی را شرح دهیم.

فصل اول: مقدمات و مباحث الفاظ

گفتار اول: عام و خاص

لفظ شامل تمام مصاديق مدخول آن عام، در لغت، به معناى فراگير بودن و شامل شدن، و عموم، به‏

معناى شمول و فراگيرى است.

در كتاب «انوار الاصول» آمده است:

«ان العام معناه الشمول لغة و عرفا».

در اصطلاح علم اصول، از عام تعريف‏هاى متفاوتى ارائه شده است:

1. عام لفظى است كه مفهوم آن‏همه افراد و مصاديقى را در بر مى‏گيرد كه صلاحيت انطباق بر آنها را دارد.

در كتاب «انوار الاصول» آمده است:

«ما يكون مستوعبا لجميع الافراد التى يصدق عليها بمفهوم اللفظ».

2. عام لفظى است مانند «كل» در مثال «اكرم كل عالم» كه همه مصاديق مدخول خود (عالم) را كه صلاحيت انطباق بر آنها را دارد دربر مى‏گيرد.

در كتاب «تهذيب الاصول» آمده است:

«ما دل على تمام مصاديق مدخوله مما يصح ان ينطبق عليه».

برخى معتقدند مفهوم عام و خاص از مفاهيم روشنى است كه به تعريف نياز نداشته و تعريف‏هاى موجود از نوع شرح لفظ مى‏باشد.

نكته اول:

رابطه ميان عام و خاص، رابطه نسبى و اضافى است.

نكته دوم:

گاهى لفظ عام بر خود حكم اطلاق مى‏شود، نه بر لفظى كه موضوع حكم است؛ يعنى گفته مى‏شود اين حكم عام است، به اين اعتبار كه تمام افراد موضوعش را شامل مى‏گردد. .(فرهنگ نامه اصول فقه نرم افزار جامع اصول فقه ص 563)

گفتار دوم:مطلق مقید

لفظ شامل تمام افراد يك ماهيت مطلق، در لغت، اسم مفعول از باب افعال و به معناى رها شده، مرسل و چيزى است كه قيد ندارد.

در اصطلاح اصول، هرگاه لفظى بر معنايى شايع دلالت كند كه شامل تمام افراد ماهيت مى‏شود و قابل صدق بر افراد ماهيت كلى است، آن را مطلق مى‏گويند.

در چگونگى شمول مطلق بر افراد ماهيت، دو نظر وجود دارد:

1. شمول آن به وضع واضع است؛ 2. شمول آن به كمك جريان مقدمات حكمت است (نظر مشهور اصوليون).

وجه اشتراك لفظ مطلق و عام اين است كه هر دو بر همه افراد دلالت مى‏نمايد، مثل اينكه دستور عامى وارد شده مبنى بر اينكه: «همه دانشمندان را احترام كنيد» و همچنين به صورت مطلق گفته شده: «دانشمند را احترام كنيد»، كه در هر دو، حكم به وجوب احترام شامل همه افراد مى‏شود.

اما دو تفاوت عمده دارند:

1. دلالت عام بر افراد، به وضع واضع بستگى دارد، درحالى‏كه دلالت مطلق براساس ديدگاه مشهور به واسطه مقدمات حكمت است؛ ازاين‏رو در مقام تعارض بين عام و مطلق، عام مقدم است، هرچند برخى اين تقدم را قبول ندارند؛

2. دلالت عام نوعا استغراقى و گاهى بدلى است، ولى دلالت مطلق، نوعا بدلى و گاهى استغراقى است.(فرهنگ نامه اصول فقه نرم افزار جامع اصول فقه ص 741)

گفتار سوم:شرط

ایت الله سبحانی(دامت برکاته) در کتاب الموجز این گونه شرط را بیان میکنند:

«الشرط: ما يكون مصححا إمّا لفاعلية الفاعل، أو لقابلية القابل، و هذا كمجاورة النار للقطن، أو كجفاف الحطب شرط احتراقه بالنار. و مثاله الشرعي كون الطهارة شرطا لصحّة الصلاة، و الاستطاعة المالية شرطا لوجوب الحج.»(سبحانی، 1387، ص47)

گفتار چهارم:مشتق

مشتق (اصول)

اسم محمول بر چيزى، حكايت‏كننده از صفت يا حالت قابل زوال مشتق، در اصطلاح اصوليون، اسمى است كه بر شخصى يا چيزى حمل گرديده و از صفت يا حالت آن حكايت مى‏كند، به گونه‏اى كه آن صفت يا حالت، قابل زوال و انفكاك مى‏باشد.

به عبارت ديگر، مشتق اصولى لفظى است كه بر يك ذات به اعتبار اتصاف آن به مبدئى از مبادى اطلاق مى‏شود، خواه اتصاف ذات به اعتبار حلول صفت در آن باشد، مانند: حيّ و حارّ (ذات متصف به حيات و متصف به حرارت) و يا به اعتبار صدور صفت از ذات باشد، مانند: ضارب و قاتل (ضرب و قتل از فرد صادر شده است) و يا به اعتبار انتزاع وصف از ذات مانند مالك و مملوك (كه ملكيت از زيد و مال او انتزاع مى‏شود).

(فرهنگ نامه اصول فقه نرم افزار اصول فقه ص 735)

گفتار پنجم:مفهوم شرط

مفهوم شرط

منتفى شدن سنخ حكم معلّق بر شرط در صورت انتفاى شرط مفهوم شرط، از اقسام مفهوم مخالف و به معناى انتفاى اصل حكم در جمله جزا هنگام انتفاى شرط است؛ براى مثال، در آيه: إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا «1\*» منطوق دلالت مى‏كند بر اين كه اگر فاسقى خبرى آورد تحقيق و جست‏وجو كردن درباره صحت و سقم آن واجب است؛ يعنى وجوب تبيّن هنگام خبر آوردن فاسق ثابت است. همچنين، مفهوم شرط آيه دلالت مى‏كند بر اينكه اگر فاسق خبر نياورد، بلكه عادل يا ثقه خبر آورد، حكم وجوب تبيّن نيز ساقط و منتفى است.

در كتاب «كفاية الاصول» آمده است:

«ان المفهوم هو انتفاء سنخ الحكم المعلق على الشرط عند انتفائه».

(آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين، كفاية الاصول،1409 ه ق ص 236)

مشهور ميان اصوليون اين است كه جمله شرطيه مفهوم دارد و برخى وجود مفهوم شرط را در مثل وقف، نذر، ايمان و وصيت مسلّم دانسته‏اند

(فرهنگ نامه اصول فقه نرم افزار جامع اصول فقه ص765)

گفتار ششم: احکام اضطراری

احكام اضطرارى‏

احكام ثانوى واقعى مختصّ به حالت اضطرار مكلّف احكام اضطرارى از اقسام احكام ثانوى و از اعتباراتى است كه در صورت عدم امكان امتثال امر واقعى اولى براى مكلف جعل شده است.

در احكام اضطرارى حالت شك و جهل مكلف لحاظ نشده، بلكه حالت اضطرار مورد نظر است، مانند: وجوب تيمم براى نماز، در صورت عدم دسترسى مكلف به آب، و جواز اكل ميته در حال اضطرار.

در شريعت اسلام اوامر زيادى وجود دارد كه اختصاص به موارد ضرورت و تعذر امتثال اوامر اولى، و يا اختصاص به حالت حرج نسبت به اوامر اولى دارد، مانند: تيمم، وضو و غسل جبيره‏اى، و نيز مانند: نماز خواندن كسى كه از ايستادن يا نشستن عاجز است و يا مانند: نماز كسى که كه در حال غرق شدن است.

(آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين، كفاية الاصول،1409 ه ق ص 108)

فصل دوم: مباحث حجج و امارات

گفتار اول: شهرت

فراوانى راويان يك حديث، يا اشتهار يك فتوا يا رواج يك عمل شهرت، در لغت به معناى شايع بودن، رواج داشتن و وضوح مى‏آيد و در اصطلاح علماى اصول، گاهى مراد از آن، فراوانى تعداد راويان يك حديث است به اندازه‏اى كه به حد تواتر نرسد، و گاهى مراد از آن، رواج و اشتهار يك فتوا ميان فقها است، در صورتى كه به حد اجماع نرسد.

شهرت سه گونه است: فتوايى؛ روايى؛ عملى، كه توضيح هريك در جاى خود آمده است.

**1-شهرت روایی**

فراوانى راويان يك حديث، كمتر از حدّ تواتر شهرت روايى، در جايى است كه حديثى را راويان زيادى كه تعدادشان به حد تواتر نمى‏رسد در جوامع كتاب‏هاى روايى نقل كنند، و اين امر باعث اشتهار روايت و استفاضه نقل آن گردد.

به بيان ديگر، اگر روايتى از نظر متن، شهرت داشته باشد؛ يعنى عده زيادى از راويان كه شأنشان نقل روايت و احاديث است آن را نقل و در جوامع روايى خود ثبت و ضبط كرده باشند، اين روايت، شهرت روايى دارد.

مشهور اصولى‏ها، از جمله مرحوم «آخوند خراسانى»، بر اين اعتقادند كه شهرت روايى از مرجحات باب تعارض ميان اخبار است.

برخى از اصوليون معتقدند شهرتى كه موجب قطع به صدور روايت مى‏شود شهرت روايى و عملى، هر دو، است.

برخى ديگر از اصولى‏ها اعتقاد دارند كه شهرت روايى از مميزات حجت از لا حجت است، نه از مرجحات باب تعارض.

نكته:

برخى از اصوليون شهرت روايى را اين‏گونه تعريف كرده‏اند: «و نعنى بالشهرة الروائية اشتهار روايتها بين أصحاب الائمه عليه السّلام» ؛ يعنى شهرت روايت در ميان اصحاب ائمه عليهم السّلام را ملاك شهرت روايى و جابر ضعف سند دانسته‏اند.

**2-شهرت عملى‏**

رواج عمل به روايتى توسط عده زيادى از فقها شهرت عملى، به معناى اشتهار عمل به روايتى از جانب عده زيادى از فقها است كه تعدادشان به حد اجماع نمى‏رسد؛ به اين معنا كه مشهور فقها در مقام فتوا و انتخاب رأى و نظر خويش در يكى از مسائل فقهى، آن روايت را مستند قرار داده و با تكيه بر مضمون آن، فتوا داده‏اند.

مشهور فقهاى اماميه اعتقاد دارند شهرت عملى باعث جبران ضعف سند روايت ضعيف، و اعراض مشهور از عمل به روايتى، موجب ضعف روايت صحيح مى‏گردد. برخى از متأخرين با اين امر مخالفت نموده و مى‏گويند: خبر ضعيف فى نفسه حجيت ندارد، و فتواى مشهور نيز حجت نيست؛ بنابراين، انضمام اين دو به هم ديگر، انضمام غير حجت به غير حجت بوده و باعث حجيت خبر ضعيف و جبران ضعف آن نمى‏شود.

نكته اول:

مشهور اصولى‏ها بر اين اعتقادند كه آن شهرت عملى كه جابر ضعف سند و كاسر صحت روايت است، شهرت عملى قدما است، و قدما، فقيهانى هستند كه در عصر ائمه عليهم السّلام، يا در زمان غيبت صغرى و يا كمى بعد از آن زندگى مى‏كرده‏اند؛ افرادى همچون: پدر شيخ صدوق، شيخ صدوق، شيخ مفيد، سيد مرتضى، شيخ طوسى، حلبى و سلار.

نكته دوم:

نسبت ميان شهرت عملى با شهرت روايى، عموم و خصوص من وجه است، زيرا گاهى يك روايت را عده زيادى نقل كرده‏اند شهرت روايى دارد ولى فقها به استناد آن فتوا نداده‏اند شهرت عملى ندارد زيرا مثلا در مقام تقيه صادر شده است، و گاهى روايتى شهرت روايى ندارد، اما عده زيادى به استناد آن فتوا داده‏اند شهرت عملى دارد و گاهى هر دو را دارد.

نكته سوم:

برخى از اصولى‏ها معتقدند شهرتى كه در باب تعارض بين اخبار وجود دارد و از مرجحات محسوب مى‏شود، شهرت عملى است نه شهرت روايى.

**3-شهرت عملى متأخرين‏**

رواج عمل به روايتى توسط عده زيادى از فقهاى متأخّر از عصر امامان عليهم السّلام شهرت عملى متأخرين، در موردى است كه اشتهار عمل به روايت صدور فتوا به استناد آن در ميان جمع زيادى از فقهاى متأخر محقق شده باشد.( فرهنگ نامه اصول فقه نرم افزار جامع اصول فقه ص 528 529 )

گفتار دوم: اجماع

**اجماع اماميه‏**

اجماع كاشف از رأى امام معصوم اجماع اماميه، به اجماعى گفته مى‏شود كه نزد اماميه معتبر مى‏باشد. اصوليون اماميه معتقدند اجماع به شرطى اعتبار و حجيت دارد كه كاشف از رأى معصوم عليه السّلام باشد، وگرنه مطلق اتفاق، اعتبار شرعى ندارد.

در حقيقت، اصوليون شيعه براى خود اجماع، ارزشى قائل نيستند و آن را، به خلاف كتاب و سنت، داراى حجيت ذاتى نمى‏دانند، بلكه اگر اجماع نشان‏دهنده رأى معصوم عليه السّلام باشد، آن را ارج نهاده و مورد توجه قرار مى‏دهند.

ازاين‏رو، بنا بر مذهب اماميه، تخطئه اجماع و مجمعين جايز است.

در كتاب «قوانين الاصول» آمده است:

«يجوز الخطاء على كل واحد من المجمعين، فهكذا المجموع؛ جايز است كه هريك از اجماع‏كنندگان خطا كنند و از همين رو ممكن است همه آنها به خطا روند»..( فرهنگ نامه اصول فقه نرم افزار جامع اصول فقه ص 86)

گفتار سوم: مفهوم موافق(طریق اولویت)

مرحوم مظفر در دو جای کتاب اصول الفقه شان نسبت مفهوم موافق و طریق اولویت مطلب نوشتند.

در مورد مفهوم موافق میفرمایند: «مفهوم الموافقة ما كان الحكم في المفهوم موافقا في السنخ للحكم الموجود في المنطوق، فإن كان الحكم في المنطوق الوجوب- مثلا- كان في المفهوم الوجوب أيضا، و هكذا، كدلالة الأولويّة في مثل قوله (تعالی): «فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ»(اسرا، 23) على النهي عن الضرب و الشتم للأبوين، و نحو ذلك ممّا هو أشدّ إهانة و إيلاما من التأفيف المحرّم بحكم الآية»(مظفر، 1387، ص538)

در مورد طریق اولویت اولیت میفرمایند:

« أمّا قياس الأولويّة: فهو نفسه الذي يسمّى «مفهوم الموافقة» الذي تقدّمت الإشارة إليه‏»(مظفر، 1387، ص538)

گفتار چهارم:سیره

عادت مستمرّ مردم يا گروهى خاص بر انجام يا ترك كارى كلمه «سيره» اسم مصدر از ماده «سير» و بر وزن «فعله» است، كه در زبان عربى بر نوع دلالت مى‏كند؛ براى مثال، «جلسه» به معناى نشستن، ولى «جلسه» به معناى سبك و نوع نشستن مى‏باشد؛ بنابراين «سير» يعنى رفتار، ولى «سيره» يعنى نوع و سبك رفتار.

سيره در اصطلاح، يعنى استمرار روش و شيوه مستمر عملى در ميان مردم بر انجام كارى و يا ترك عملى. و اگر مراد از مردم (ناس) همه عقلا باشد، اين سيره را سيره عقلا و اگر همه مسلمين يا پيروان مذهب و يا گروهى خاص از مسلمانان باشد آن را سيره متشرعه مى‏نامند.

نكته:

سيره عقلايى گاهى براى اثبات حكم واقعى به كار مى‏رود، مانند سيره عقلا بر اين امر كه حيازت سبب ملكيت است و يا احراز رضايت قلبى مجوز تصرف در مال غير است هرچند او اذن زبانى بر تصرف نداده باشد؛ مثال اول براى احكام وضعى و مثال دوم براى احكام تكليفى است.

و گاهى سيره عقلايى براى اثبات حكم ظاهرى به كار مى‏رود، مانند سيره عقلا بر اينكه قول لغوى، ظواهر كتاب، خبر ثقه و غير اين‏ها حجت مى‏باشد

سيره اصحاب ائمه عليهم السّلام‏

عادت مستمر اصحاب ائمه عليهم السّلام بر فعل يا ترك كارى سيره اصحاب ائمه عليهم السّلام، كه در حقيقت، نوعى از سيره متشرعه به شمار مى‏آيد، به معناى طريقه و روشى مستمر است كه اصحاب ائمه عليهم السّلام در عمل، به آن ملتزم بوده و بناى عملى خود را برآن قرار داده‏اند، مانند سيره اصحاب بر «اخفات» در نماز ظهر جمعه، و عمل نمودن به خبر ثقه.( ايروانى، باقر، الحلقة الثالثة فى اسلوبها الثانى، ج 4، ص )(371- 370)...

فصل سوم: اصول عملیه و تعارض

گفتار اول: تخییر

آزادى انتخاب يكى از دو يا چند گزينه تخيير، به معناى آزادى انسان در انتخاب يكى از دو يا چند گزينه مى‏باشد؛ به اين معنا كه هركدام را خواست، انتخاب نموده و طبق آن عمل مى‏كند. به اين ترتيب، دامنه تخيير اعم از «اصل تخيير» مى‏باشد كه فقط در «دوران بين محذورين» جارى است.

از تخيير، در مباحثى از علم اصول سخن به ميان آمده است:

1. در مبحث اصل عملى تخيير؛ كه طبق آن، در دوران بين محذورين، مكلف در انتخاب هريك از دو طرف محذور آزاد است. مشهور اصولى‏ها اين تخيير را عقلى دانسته‏اند؛

2. در مبحث تعارض ادله؛ بعضى معتقدند هرگاه دو خبر با هم تعارض كنند و هيچ‏گونه مرجحى وجود نداشته باشد، بايد به مضمون اخبار تخيير، كه مكلف را در اخذ به هريك از دو خبر مخير نموده است، عمل كرد. مشهور، اين تخيير را تخيير فقهى مقابل تخيير اصولى مى‏دانند؛

3. در مبحث تزاحم دو دليل در مقام امتثال و عجز مكلف از امتثال هر دو؛ كه اصوليون در فرض عدم وجود مرجح در مقام، او را در امتثال هريك از آن دو مخير دانسته‏اند.

(فرهنگ نامه اصول فقه نرم افزار جامع اصول فقه ص 293 )

بخش دوم؛ ترجمه و توضیح متن

فصل اول: متن عربی

شهید ثانی در کتاب روضة البهیة فی شرح لمعة الدمشقیة در بحث ستر عورت میفرمایند:

(و يجب كون الساتر طاهرا) فلو كان نجسا لم تصح الصلاة (و عفي عما مرّ) من ثوب صاحب القروح و الجروح بشرطه ، و ما نجس بدون الدرهم من الدم (و عن نجاسة) ثوب (المربّية للصبي) بل لمطلق الولد و هو مورد النصّ، فكان التعميم أولى (ذات الثوب الواحد) فلو قدرت على غيره و لو بشراء أو استئجار أو استعارة لم يعف عنه، و ألحق بها المربي ، و به الولد المتعدّد.

و يشترط نجاسته ببوله خاصة ، فلا يعفى عن غيره كما لا يعفى عن نجاسة البدن به. و إنما أطلق المصنف نجاسة المربية من غير أن يقيّد بالثوب لأن الكلام في الساتر، و أما التقييد بالبول فهو مورد النصّ و لكن المصنف أطلق النجاسة في كتبه كلّها.

(و يجب غسله كلّ يوم مرة) و ينبغي كونها آخر النهار لتصلي فيه أربع صلوات متقاربة بطهارة، أو نجاسة خفيفة (و) كذا عفي (عما يتعذّر إزالته فيصلي فيه للضرورة) و لا يتعيّن عليه الصلاة عاريا خلافا للمشهور (و الأقرب تخيير)

(المختار) و هو الذي لا يضطر إلى لبسه لبرد و غيره (بينه) أي بين أن يصلّي فيه صلاة تامة الأفعال (و بين الصلاة عاريا فيومئ للركوع و السجود) كغيره من العراة قائما مع أمن المطّلع، و جالسا مع عدمه.

و الأفضل الصلاة فيه مراعاة للتمامية ، و تقديما لفوات الوصف على‌ فوات أصل الستر، و لو لا الإجماع على جواز الصلاة فيه عاريا. بل الشهرة بتعينه. لكان القول بتعين الصلاة فيه متوجها.

أما المضطر إلى لبسه فلا شبهة في وجوب صلاته فيه.

[في عدم مغصوبية الساتر و عدم كونه من غير مأكول اللحم]

(و يجب كونه) أي الساتر (غير مغصوب) مع العلم بالغصب (و غير جلد و صوف و شعر) و وبر (من غير المأكول)

(إلا الخزّ) و هو دابّة ذات أربع تصاد من الماء ذكاتها كذكاة السمك، و هي معتبرة في جلده لا في وبره إجماعا (و السّنجاب) مع تذكيته لأنه ذو نفس

قال المصنف في الذكرى: و قد اشتهر بين التجار و المسافرين أنه غير مذكّى، و لا عبرة بذلك ، حملا لتصرف المسلمين على ما هو الأغلب (و غير ميتة) فيما يقبل الحياة كالجلد، أما ما لا يقبلها كالشعر، و الصوف فتصحّ الصلاة فيه من ميّت إذا أخذه جزّا، أو غسل موضع الاتصال (و غير الحرير) المحض،

أو الممتزج على وجه يستهلك الخليط لقلته‌

(للرجل و الخنثى) و استثنى منه ما لا يتم الصلاة فيه كالتّكة و القلنسوة و ما يجعل منه في أطراف الثوب و نحوها مما لا يزيد على أربع أصابع مضمومة ، أما الافتراش له فلا يعدّ لبسا كالتدثر به و التوسّد و الركوب عليه.

[في ما يستر في الصلاة]

(و يسقط ستر الرأس) و هو الرقبة فما فوقها (عن الأمة المحضة) التي لم‌

ينعتق منها شي‌ء، و إن كانت مدبّرة، أو مكاتبة مشروطة، أو مطلقة لم تؤدّ شيئا، أو أم ولد، و لو انعتق منها شي‌ء فكالحرة (و الصبية) التي لم تبلغ، فتصح صلاتها تمرينا مكشوفة الرأس.

(و لا تجوز الصلاة فيما يستر ظهر القدم إلا مع الساق) بحيث يغطّي شيئا‌

منه فوق المفصل على المشهور، و مستند المنع ضعيف جدا و القول بالجواز قويّ متين.

فصل دوم: ترجمه و توضیح

در این فصل قصد داریم که ترجمه و توضیح ابتدایی متن فوق را بدهیم.

شرایط نماز گزار

1-پاک بودن

پوشاننده عورت باید پاک باشد از این رو ، اگر ساتر ، نجس باشد ،نماز صحیح نخواهد بود.ولی از آنچه قبلا بیان شد ، چشم پوشی شده است یعنی: از نجاست لباس کسی که زخم یا جراحتی دارد ، البته با وجود شرط عفو در آن . و لباسی که با خونی که کمتر از درهم بغلی است نجس شده باشد.

همچنین از نجاست لباس زن پرستار پسر بچه و بلکه هر بچه ای (حتی دختر بچه) ، و همین نیز در روایت وارد شده است.بنابراین ، اگر مصنف تعمیم می داد بهتر بود ، که یک جامه بیشتر ندارد. بنابراین اگر بتواند ، هر چند با خریدن یا اجاره کردن یا عاریه گرفتن لباس دیگری برای خود تهیه کند ، از نجاست لباس او برای نماز خواندن چشم پوشی نمیشود.مرد پرستار بچه نیز در این حکم به زن پرستار بچه و چند بچه نیز به یک بچه ملحق شده است.

به شرط ان که لباس وی ، تنها به ادرار بچه الوده شده باشد ، بنابراین از غیر ادرار بچه صرف نظر نشده است ، همانطور که از نجاست بدن به ادرار بچه صرف نظر نشده است.

وعلت اینکه مصنف نجاست زن پرستار بچه را به طور مطلق بیان کرد ، بدون به لباس قید بزند ، آن است که بحث درباره ی پوشاننده بدن است وعلت اینکه ما نجاست را به ادرار مقید کردیم ان است که در روایت ، ادرار امده است ولی مصنف در تمام کتابهایش نجاست را مطلق گذارده است.

وباید ان لباس را روزی یک بار بشوید.و شایسته است این کار را در پایان روز انجام دهد تا تفریبا چهار نماز نردیک به هم را در جامه ای پاک یا کمی الوده به نجاست اقامه کند.

همچنین لباسی که برطرف کردن نجاست ان متعذر است بخشیده شده است بنابراین به هنگام ضرورت شخص،میتواند در آن نماز بخواند وبر خلاف نظر مشهور ،نماز خواندن به صورت عریان بر چنین شخصی متعین نمی باشد.

وقول نزدیک تر به حق این است که شخص مختار یعنی کسی که به دلیل سرما ومانند آن ناگزیر از پوشیدن لباس نجس نیست میان ان صورت یعنی میان اینکه در همان لباس نجس ، نمازی کامل بخواند ویا اینکه به صورت عریان نماز بخواند مانند سایر اشخاص عریان مخیر است و اگر نماز را به صورت دوم بخواند رکوع و سجود را با اشاره انجام میدهد و این شخص اگر از اینکه کسی او را عریان ببیند مامون باشد ،نمازش را ایستاده میخواند واگر مامون نباشد نمازش را نشسته میخواند. ولی به نظر ما بهتر است نماز را در همان لباس نجس بخواند ، برای انکه افعال نماز را به طور کامل بجا اورد ونیز به خاطر انکه نبودن صفت بر نبودن اصل پوشش ترجیح دارد ، و اگر اجماع بر جواز نماز خواندن به صورت عریان ،نبود همانا قول به تعین نماز خواندن در لباس نجس موجه می نمود. امابرای فردی که ناچار از پوشیدن لباس نجس است ، تردیدی در وجوب نماز در ان لباس وجود ندارد.

2-مباح بودن

پوشش باید غصبی نباشد به شرط یقین به غصبی بودن ان ولی اگر یقین نداشته باشد نماز خواندن در لباسی که فی الواقع غصبی است صحیح می باشد.

3-از اجزای حیوان حرام گوشت نبودن

از پوست ، پشم ، مو و کرک حیوان حرام گوشت نباشد ، مگر خز که حیوانی چهارپا است و از آب صید میشود و تذکیه ان همانند تذکیه ماهی است و به اجماع فقها تذکیه ،تنها در پوست این حیوان معتبر است نه در کرکش و سنجاب به شرط اینکه تذکیه اش کند زیرا دارای خون جهنده است که این حیوان قابل تذکیه نمیابشد ، ولی اعتباری به این شهرت نیست به جهت اینکه تصرف و خرید وفروش مسلمانان را بر صحت حمل میکنیم.

4-از اجزای مردار نبودن

از اجزای حیوان مرده ای که خون جهنده دارد نباشد اجزایی که قابل حیاتند و با مردن حیوان نجس میشوند.مانند پوست ، اما نماز در اجزایی که قابل حیات نیستند مانند مو پشم صحیح است البته اگر ان اجزا با چیدن از حیوان جدا شود ویا محلی ریشه پشم یا مو را که به مردار متصل بوده و نجس شده بشویند.

5-ابریشم خالص نبودن

از ابریشم نباشد ، ابریشم خالص با مخلوط به چیزی دیگر مانند پنبه وکتان به گونه ای که آن خلیط ، چندان کم باشد که در ابریشم مستهلک شده باشد ، برای مرد وخنثی.

از این حکم ، دوچیز استثنا شده است 1-چیزی که نماز در آن به تنهایی صحیح نیست (چون عورتین را نمی پوشاند) مانند بند شلوار و عرقچین(که اگر اینها از حریر باشند ، برای نماز اشکالی ندارد)

2-مقدار حریری که در اطراف لباس مانند سراستین و همانند ان میگذارند که از چهار انگشت بسته زیادتر نیست.اما اگر فرش نماز گزار از حریر باشد ، پوشیدن به حساب نمی یاید. و در نتیجه ، برای نماز اشکال ندارد. همانند پیچیدن بر خود از روی لباس ، متکا قرار دادن ، و سوار شدن بر حریر زین قرار دادن آن ، که هیچ کدام پوشیدن به شمار نمیرود.

پوشاندن سر یعنی گردن و بالاتر از آن بر کنیز خالص واجب نیست یعنی کینزی که چیزی از او آزاد نشده ، هر چند مدبره یا مکاتبه مشروط و یا مکاتبه مطلقی باشد که چیزی از قیمت خود را نپرداخته ، و یا باردار از مولی باشد واگر مقداری از کنیز ، ازاد شده باشد ، حکم زن ازاد را دارد . بایددر نماز تمام سرش را بپوشاند. و نیز بر دختر بچه ای که بالغ نشده واجب نیست سرش را بپوشاند. بنابراین نمازی را که وی از باب تمرین میخواند ، با سر برهنه هم صحیح است.

بنابر قول مشهور (نماز در چیزی که پشت پا بپوشاند اما ساق پا را نپوشاند مانند جوراب بی ساقه صحیح نیست. مگر اینکه دارای ساقه باشد. به طوری که مقداری از ساق پای انسان از بالاتر از مفصل را بپوشاند(مانند جوراب ساق دار که معمولا نیز این چنین است) ولی (به نظر ما) دلیل قول به منع(قول مشهور) بسیار ضعیف است ،وقول به جواز قوی و استوار است.

(ترجمه و تبیین شرح اللمعة جلد دوم . 1396 ص 65 الی 70)

بخش سوم؛ تطبیق مباحث اصولی در مبحث ستر عورت

توضیح: سعی شده در این بخش پایانی از نکات تکراری پرهیز شود و اگر در قسمتی مثلا امر ظاهر در وجوب است دیگر تمام امر های این محدوده اورده نمیشود و نوشته شود ظاهر فی الوجوب

فصل اول: مقدمات و مباحث الفاظ

گفتار اول

(و يجب كون الساتر طاهرا)

اینجا بحث مشتق میتونه باشه که طاهر منظور طاهر بالفعل هست نه ان قضی عنه المبدا

گفتار دوم

فلو كان نجسا لم تصح الصلاة

اینجا بحث مفهوم شرط میتواند پیش بیاید که اگر نجس نباشد پس صلاة صحیح است.

گفتار سوم

المربّية للصبي

دوباره بحث مشتق میتونه پیش بیاد یعنی کسی الان پرستار بچه هست نه اینکه قبلا بوده.

گفتار چهارم

بل لمطلق الولد و هو مورد النصّ

بحث اطلاق مطرح که شهید در ادامه بیان میکنند این اطلاق در مورد ولد(بچه) رو از روایت فهمیده است.اطلاق ولد احتمالاتی هست یک اش این هست که بچه چه دختر باشه چه پسر

گفتار پنجم

لو بشراء أو استئجار أو استعارة لم يعف عنه، و مفهوم شرط یعنی اگر این کارها رو نمیتوانست انجام دهد دیگر نمیتواند با ان لباس نماز بخواند.

گفتار ششم

يشترط نجاسته ببوله خاصة

اینجا دیگه تصریح به شرطیت شده که نجاست رو فقط به بول نسبت دادن .یعنی غیر بول اگر نجس شد دیگر این حکم را ندارد.

گفتار هفتم

إنما أطلق المصنف نجاسة المربية

مصنف نجاسة رو مطلق بیان کردند در حالی به نظرشهید ثانی اینجا نباید مطلق بیان میشد چون مطلق طبق تعریف در بخش اول بیان شد که عموم و شمول دارد که اینجا به کار بردن اطلاق صحیح نیست.

گفتار هشتم

و لكن المصنف أطلق النجاسة في كتبه كلّها

همان نکته سابق درمورد اطلاق نجاست در کلام شهید اول و اشکال شهید ثانی بر شهید اول که اینجا نباید اطلاق به کار میبردید.

گفتار نهم

و يجب غسله كلّ يوم مرة

امر ظاهر در وجوب است. سعی بنده در تنوع نکات اصولی هست وهر امری در این متن را اگر ظاهر در وجوب بود تذکر نمیدهم اما اگر خلاف اصل بود بیان میکنم یعنی امری بود و وجوب فهم نمیشد.

گفتار دهم

(إلا الخزّ)

استثنی که مفهوم هم دارد. یعنی احکام سابق برای خز صدق نمیکند

گفتار یازدهم

إذا أخذه جزّا، أو غسل موضع الاتصال (و غير الحرير) المحض،

مفهوم شرط مانندی دارد که اگر با این حالت چیده شده باشد نماز خواندن با ان صحیح هست و اگر یه حالت دیگر باشد مثلا کنده شده باشد دیگر حکم سابق را نمیتوانیم بر ان حمل کنیم.

گفتار دوازدهم

عن الأمة المحضة

بحث مشتق پیش میاد دوباره.که باید بالفعل بحسبه باشد

گفتار سیزدهم

أما التقييد بالبول

بحث شرطیت مطرح میشود.

فصل دوم: حجج و امارات

گفتاراول

فهو مورد النصّ

شاید بتوان هر جا بحث نص بحث حجیت خبر واحد را هم پیش کشید که یک بحث اصولی هست که این فقیهان بزرگ اولا خبر واحد را قبول دارند اما دلالت هایی که از روایات میفهمند متفاوت است

گفتار دوم

ألحق بها المربي ، و به الولد المتعدّد.

کانه یک القا خصوصیتی رخ داده است .که مربیة خصوصیت خاصی ندارد پس مربی هم همین حکم را داراست و همچنین اگرپرستار یک فرزند بودن خصوصیت خاصی ندارد پس اگر کسی پرستار چند فرزند بود هم این حکم شامل او میشود.با بیانی القا خصوصیت بحث فقهی است اما شاید بتوان در بعضی از بحث های اصول هم وارد شود.

گفتار سوم

من ثوب صاحب القروح و الجروح بشرطه ، و ما نجس بدون الدرهم من الدم

قاعده ی فقهی الاقتصار فی ما خالف اصل علی موضع نص. البته طبق مبنایی قواعد فقهی رو شاید بتوان ذیل بعضی مباحث اصولی اورد که قول شاذی است.

گفتار چهارم

ينبغي كونها آخر النهار لتصلي

در اصول جای بررسی بعضی کلمات و افعال خالی هست که مورد بررسی قرار بگیرند که اصل در ینبغی و از این دسته کلمات و افعال کمی مجمل بحث شود.که در اینجا به معنای استحباب هست اما اینکه کلا یک بار شسته شود واجب هست. اخر روز بودن ان مستحب است.

گفتار پنجم

عاريا خلافا للمشهور

تصریح به مشهور وجود دارد پس قول مقابل مشهور هست

گفتار ششم

لو لا الإجماع على جواز الصلاة فيه عاريا

بحث شرط هست که اگر اجماع بر جواز عریان نماز خواندن نبود قول با لباس نماز خواندن موجه بود.

تعریف وانواع اجماع دربخش اول بیان شد.در نگاه شهید اجماع جز قوی ادله فقهی اصولی به حساب میاید به خاطر همین بیان کردن که اگر این اجماع نبود قول به بالباس خواندن موجه میشد.

گفتار هفتم

هي معتبرة في جلده لا في وبره إجماعا

دوباره بحث اجماع که سابقا مطرح شد

گفتار هشتم

،حملا لتصرف المسلمين على ما هو الأغلب

احساس میکنم این یک بحث اصولی باشد که مغفول مانده که ما به عمل اکثر مسلمین اعتنا کنیم.

البته شاید ذیل سیره بتوانیم این سنخ استدلالات را ببریم که در بخش اول در مورد سیره صحبت شد.

فصل سوم:اصول عملیه و تعارض

گفتار اول

عما يتعذّر إزالته فيصلي فيه للضرورة

قاعده ثانویه بحث بسیار مهمی هست که در سطحی که ما هستیم در اجزا مورد بحث قرار میگیرد که زمانی که به دلایل شرطی اگر حکم اولی قابل اتیان نباشد باید حکم ثانوی اتیان شود. معمولا حکم های ثانوی هم دستور شرع هستن و با اصول عملیه متفاوت است .

گفتار دوم

الأقرب تخيير

تصریح به تخییرشده است . تخییر در بخش اول توضیح داده شد. شهید اول بین نظر مشهور که متعین میکنند اگر کسی عذر داشت که لباس خود را بشوید باید بدون لباس نماز بخواند با قولی که میتواند با همان لباس نماز بخواند ، حکم به تخییر میکنند. به خاطر وجود شهرت در قول مخالف خود.

گفتار سوم

(غير مغصوب) مع العلم بالغصب

مع العلم بالغصب یک حالت شرط مانند دارد که اگر این شرط نباشد کانه مشکلی پیش نمیاید. ذیل کلیات حدیث رفع میاید. البته شاید ذیل شبهه ی موضوعیه نیز برود.

جمع بندی

در مبحث ستر عورت مطالب اصولی و منطقی کثیری دیده میشد که بنده بعضی انها را توانستم جمع اوری کنم و اما با همین یک تجربه ، حس درآمیختن علومی که در ذهنمان انباشته شده بسیار زیبا و سرور افرین بود .ان شا الله با تداوم و استقاومت در مسیر درست علم اموزی بتوانیم برای دین و اخرتمان مفید باشیم. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

# منابع

1-قرآن کریم

2- سبحانى تبريزى، جعفر، الموجز فی اصول الفقه، موسسه الامام الصادق(ع)، چهاردهم، 1387 ه.ش، قم

3- آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين‏‌، کفایه الاصول، موسسه آل البیت(ع)، اول، 1409 ه.ق، قم

4- مظفر، محمد رضا‌، أصول الفقه‏‏، بوستان کتاب، پنجم، 1387 ه.ش، قم

5- عاملى، شهيد ثانى، زين الدين بن على‌، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، كتابفروشى داورى‌، اول،، 1410 ه.ق، قم

6- ميرزاى قمى، ابوالقاسم بن محمدحسن‏ ، قوانين الأصول(طبع قدیم) ، مكتبه العلميه الاسلاميه‏ ، دوم، 1378 ه.ق ، تهران

7- ايروانى، باقر ، الحلقة الثالثة في اسلوبها الثانى‏ ، قلم‏ ، اول ، 2007 م ، تهران

8- شیروانی،علی ،عباسی ،محمد مسعود ،ترجمه و تبیین شرح اللمعة ،دار العم ، دوم ، 1396 ه.ش ، قم